Hadith Doctrines
ISSN Print: 2676 - 6361
Online: 2783 - 4050

The Notion of Abū Ṭālib's Disbelief Based on the Narration of Ḍaḥḍāḥ in the Light of Quranic Verses with Emphasis on Sunni Commentaries

Seyed Mahdi Ahmadi Nik[1] | Toktam Harati[2]

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Jurisprudence and Foundations of Law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran; Lecturer of Advanced Levels, Khorasan Seminary, Mashhad, Iran. Email: ahmadinik@razavi.ac.ir
2. Ph.D. Student in Quranic Sciences and Hadith, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran. Email: haratitoktam97@gmail.com

Article Info

Article type:
Review Article

Article history:
Received: 10 October 2025
Revised: 12 December 2025
Accepted: 28 January 2025
Available online 01 February 2026

Keywords:
Quran, Narration of Ḍaḥḍāḥ, Sunni Commentaries, Content Criticism, Abū Ṭālib.

ABSTRACT

There have been numerous debates among scholars of Islamic schools of thought—both Imami and Sunni—regarding the faith or disbelief of Abū Ṭālib. One of the narrations cited by some Sunni scholars to prove Abū Ṭālib's disbelief is the narration of Ḍaḥḍāḥ. The fundamental question of this research is whether such a narration, which is exclusively documented in Sunni sources, can be cited in light of the verses of the Holy Quran. Given that safeguarding and preserving the dignity of every Muslim, especially the status of the companions of the Prophet Muhammad (pbuh), is a religious duty, examining this narration based on clear and conclusive evidence is essential. The authors have employed a descriptive-analytical method using library sources to investigate the narration of Ḍaḥḍāḥ, with the aim of conducting a content analysis based on Sunni sources, with an emphasis on Sunni commentaries, and using the Holy Quran as the criterion. The findings indicate that this narration is in conflict with the Holy Quran. Given the clear evidence for the faith of that great companion, such a narration—due to its explicit contradiction with Quranic verses and the authentic and emphatic recommendation of the Holy Prophet (pbuh) to reject what contradicts the Book—is deemed unacceptable, fabricated, and rejected. However, it is necessary to note that he (Abū Ṭālib) would sometimes conceal his faith in order to protect the Noble Prophet (pbuh) more effectively.

Cite this article: Ahmadi Nik, S., M.; Harati, T. (2026). The Notion of Abū Ṭālib's Disbelief Based on the Narration of Ḍaḥḍāḥ in the Light of Quranic Verses with Emphasis on Sunni Commentaries. *Hadith Doctrines*, 10(19), 139-165. https://doi.org/10.30513/hd.2026.7588.1313

© The Author(s). Publisher: Razavi University of Islamic Sciences.

آموزه‌های حدیثی
ISSN Print: 2676 - 6361
Online: 2783 - 4050

انگاره کفر ابوطالب مبتنی بر روایت ضحضاح، در سنجه آیات قرآنی با تأکید بر تفاسیر اهل سنت

سید مهدی احمدی‌نیک[1] | تکتم هراتی[2]

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران؛ استاد دروس خارج فقه و اصول حوزه علمیه خراسان، مشهد، ایران. رایانامه: ahmadinik@razavi.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران. رایانامه: haratitoktam97@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: ترویجی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۱۸
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۲۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۸
تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۱۱/۱۲

کلیدواژه‌ها:
قرآن، روایت ضحضاح، تفاسیر اهل سنت، نقد محتوایی، ابوطالب علیه‌السلام.

چکیده

در مورد ایمان یا کفر جناب ابوطالب، بحث‌های نسبتاً فراوانی میان دانشمندان مذاهب اسلامی، اعم از امامیه و اهل سنت واقع شده است. یکی از روایاتی که برخی از عالمان عامه، برای اثبات کفر جناب ابوطالب به آن استناد می‌کنند، روایت ضحضاح است. مسئله اساسی پژوهه آن است که آیا چنین روایتی که منحصراً مستند به منابع اهل سنت می‌باشد، با توجه به آیات قرآن کریم قابل استناد است؟ از آن جا که پاسداشت و صیانت از آبروی هر مسلمانی به ویژه مقام اصحاب پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله وظیفه‌ای دینی است، بررسی روایت مزبور با تکیه بر دلایل روشن و مبرهن امری ضروری است. نگارندگان به روش توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی روایت ضحضاح پرداخته‌اند و هدف تحلیل محتوایی آن بر اساس منابع عامه با تأکید بر تفاسیر اهل سنت، با سنجه قرآن کریم است. یافته پژوهه آن است که روایت مزبور در تعارض با قرآن کریم بوده و با توجه به دلائل روشن بر ایمان آن صحابی بزرگ، چنین روایتی با توجه به مخالفت صریح با آیات قرآن کریم و توصیه معتبر و اکید از سوی پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر طرح ما خالف الکتاب، غیر قابل پذیرش، برساخته و مردود است. آری بیان این نکته ضروری است که ایشان برای این که بتوانند بیشتر از وجود نبی مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دفاع کنند، ایمان خود را در مواردی پنهان می‌نمودند.

استناد: احمدی‌نیک، سید مهدی؛ هراتی، تکتم. (۱۴۰۵). انگاره کفر ابوطالب مبتنی بر روایت ضحضاح، در سنجه آیات قرآنی با تأکید بر تفاسیر اهل سنت. آموزه‌های حدیثی، ۱۰(۱۹)، ۱۳۹-۱۶۵.
https://doi.org/10.30513/hd.2026.7588.1313

ناشر: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

© نویسندگان.
CC BY

مقدمه

صیانت از آبروی مسلمانان، به‌ویژه اصحاب پیامبرﷺ که جایگاه ویژه‌ای دارند، یکی از اصول بنیادین اندیشهٔ اسلامی است و در فقه، کلام، اخلاق و غیر آن جایگاهی محوری دارد. این وظیفه نه‌تنها جنبهٔ اعتقادی، بلکه ابعاد سیاسی، اجتماعی و تربیتی نیز دارد. بر همین اساس، در قرآن کریم (حجرات/ ۲؛ نور/ ۲۰-۱۱) بر حفظ حرمت و آبروی افراد تأکید و از هتک حرمت آنان، چه در قالب غیبت، سخن‌چینی و تهمت و چه غیر آن، نهی شده است؛ همچنین بر اجتناب از فتنه‌انگیزی و اختلاف‌پراکنی اصرار ورزیده شده است.

بدیهی است که صیانت از آبروی مسلمانان، به‌ویژه اصحاب پیامبرﷺ، ستون فقرات وحدت امت اسلامی به شمار می‌رود. از منظر علمی، این اصل نه‌تنها مبنای قرآنی-حدیثی دارد، بلکه با جامعه شناسی و روان شناسی معاصر نیز همخوانی دارد. پرواضح است که نقض این اصل، به تضعیف سنت نبوی، فروپاشی اجتماعی و در نهایت تفرقه میان مسلمانان منجر می‌شود.

در روایات نیز بر همگرایی و پرهیز از هتک حرمت تأکید شده است؛ از باب نمونه: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده» (کلینی، ۱۴۰۷، ج۲، ص۲۳۴؛ صدوق، ۱۴۱۳، ج۴، ص۳۶۲). از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که صیانت از آبروی افراد، واجبی شرعی و عقلی است که در قرآن، روایات و اجماع فقیهان مسلمان ریشه دارد.

در این میان، بدترین نوع هتک حرمت نسبت به مسلمانان، تکفیر آنان است؛ پدیده‌ای که یکی از بزرگ‌ترین فتنه‌های امت است که وحدت، امنیت و پیشرفت جوامع اسلامی را تهدید کرده و موجب تفرقه در میان امت می‌گردد؛ به‌ویژه آنگاه که تکفیر، بر پایهٔ پندارهایی فاقد هرگونه دلیل عقلی و نقلی، دربارهٔ اصحاب پیامبرﷺ، افراد یا پیروان مذهبی از مذاهب اسلامی مطرح شود.

جناب ابوطالب در تاریخ اسلام، شخصیتی است که -علی‌رغم نقش تعیین‌کنندهٔ خود در پیدایش دعوت نبوی- در معرض نوعی از داوری‌های متعارض قرار گرفته است. این تعارض، در حقیقت بازتاب دو قرائت متفاوت از مفهوم «ایمان»

و حدود شفاعت است؛ قرائتی که در میان برخی از محدّثان اهل‌سنت رسوخ یافته و قرائتی دیگر که در میان شیعیان معروف است و بر آن پای می‌فشارند.

عالمان شیعه و گروهی از محققان اهل سنت، ایمان ابوطالب را امری مسلم دانسته‌اند؛ زیرا آنچه در رفتار او نسبت به پیامبر اکرم ﷺ مشاهده می‌شود، مانند حمایت، نصرت و تحمل آزار قریش، نمی‌تواند صرفاً یک عاطفهٔ قبیله‌ای و نسبی باشد، بلکه نشان‌دهندهٔ نوعی التزام به دعوت الهی است. اما در برابر این رویکرد، دسته‌ای از اهل‌سنت بر اساس روایاتی چند، به‌ویژه حدیث معروف «ضحضاح»، مدعی شده‌اند که ابوطالب بر کفر از دنیا رفته و تنها به جهت یاری پیامبر، عذابش تخفیف یافته است.

نکتهٔ اساسی اینجاست که چنین روایاتی، اگرچه در ظاهر بر یک واقعهٔ تاریخی (فوت با حالت کفر) دلالت دارند، اما در بطن خود مبتنی بر یک مبنای کلامی خاص دربارهٔ قلمرو شفاعت‌اند؛ مبنایی که شفاعت را حتی نسبت به کافر ممکن می‌پندارد و آن را از نوع «تخفیف عذاب» تفسیر می‌کند. این مبنا نه تنها با ظاهر قرآن کریم و سنت قطعی سازگار نیست، بلکه بنیان معرفتی شفاعت را از جایگاه حقیقی خود دور می‌سازد.

از این رو، بررسی این روایات، هم از منظر سندی و هم محتوایی، با نظر به نصوص قرآنی - با توجه به ضرورت صیانت از آبروی یک مسلمان - ضروری است. روشن است که قرآن، شفاعت را در چارچوب ایمان تعریف می‌کند و نمی‌توان آن را با بقای بر کفر جمع کرد. بنابراین، جمع بین محتوای این‌گونه احادیث چگونه ممکن است؟ آیا در چنین مواردی باید روایت را مبنای قضاوت قرار داد و به آن ملتزم شد، یا حسب «ما خالف القرآن یضرب عرض الجدار» به نصوص قرآنی گردن نهاد؟

بر این اساس، نگارندگان در صدد واکاوی روایت ضحضاح در بستر منابع اهل‌سنت با تأکید بر منابع تفسیری آنان هستند؛ نگاهی که با وجود پژوهش‌های ارزشمند در این باره، می‌تواند به بازگشایی محوری جدید در بررسی روایت مذکور انجامیده و حقیقت را از زاویه‌ای دیگر روشن نماید.

پیشینهٔ موضوع: مسئلهٔ ایمان یا کفر جناب ابوطالب از دیرباز مورد اختلاف علمای

امامیه و اهل تسنن بوده و دربارهٔ آن نوشته‌های نسبتاً زیادی نگاشته شده است. کتاب‌های متعددی در این باره وجود دارد. برخی از آن‌ها عبارتند از: «ابوطالب، آموزگار پاسداری» از آقای محمد مهدی اشتهاردی، «ابوطالب مظلوم تاریخ» و «ابوطالب حامی الرسول و ناصره» نوشتهٔ نجم‌الدین عسکری، «ایمان ابی طالب و سیرته» از علامه امینی، «الحجة علی الذاهب إلی تکفیر أبی طالب» از سید فخار بن معد، و کتاب‌های دیگری که بیان همهٔ آن‌ها به طول می‌انجامد و چنین مجالی در یک مقالهٔ پژوهشی که با محدودیت حجمی از حیث صفحات مواجه است، نمی‌باشد.

علاوه بر کتاب های متعدد، مقالات ارزشمندی نیز منتشر یافته که برخی از مرتبط‌ترین آن‌ها عبارت است از: مقالهٔ «سوژهٔ سخن، ایمان حضرت ابوطالب(ع)» از عبدالله فاطمی‌نژاد در نشریهٔ مبلغان منتشرشده در بهمن و اسفند ۱۴۰۱. نویسنده در این مقاله به بیان ویژگی‌های شخصیتی جناب ابوطالب می‌پردازد و شواهدی را بر ایمان آن جناب ذکر کرده، ایشان را پیرو آیین حضرت ابراهیم معرفی می‌کند. مقالهٔ دیگری با عنوان «بررسی اتهام کفر به حضرت ابوطالب(ع)» توسط آقای قاسم خانجانی نگاشته شده است. مقالهٔ مزبور در پاییز و زمستان ۱۴۰۰ در نشریهٔ سیره‌پژوهی اهل‌بیت(ع) به نشر رسیده است. نویسنده در این مقاله بدون آن‌که به دنبال اثبات ایمان حضرت ابوطالب(ع) باشد، به بیان این مسئله پرداخته است که اساساً چرا اتهام کفر به آن حضرت داده شده است؟ و در پایان اثبات می‌کند که چنین اتهامی کاملاً ناروا و اشتباه است.

مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «نقد روایات ضحضاح در کفر حضرت ابوطالب(ع)» نوشتهٔ جناب فاکر میبدی که بیشتر به بررسی سندی پرداخته و البته نکاتی را هم دربارهٔ محتوا بیان نموده است. همچنین مقاله‌ای توسط ناصر حیدرزاده و مرضیه علی‌محمدی نوشته شده و در بهار و تابستان ۱۴۰۱ در دوفصلنامهٔ علمی-ترویجی سیره‌پژوهی اهل‌بیت(ع) به چاپ رسیده که به بررسی این روایت پرداخته است. نیز مقاله‌ای دیگر با عنوان «بررسی روایات ضحضاح» از مرتضوی، سیدمحمد در مجلهٔ دانشگاه فردوسی که بیشتر به بررسی سندی و آوردن دلایلی بر ایمان ابوطالب پرداخته است. همچنین مقاله‌ای با عنوان «روایات تفسیری ایمان ابوطالب در

سنجهٔ نقد و بررسی»، نوشتهٔ احمدی‌نیک، سیدمهدی و محمد امامی، منتشرشده در مجلهٔ علوم حدیث تطبیقی که این مقاله به بررسی و نقد روایات تفسیری ناظر به کفر ابوطالب بحث نموده و ضعف سندی روایات و نیز تناقض یا تضاد درونی برخی از آن‌ها را با برخی دیگر نشان داده است.

همچنین مقالهٔ «بررسی سندی و دلالی نزول آیات در کفر ابوطالب» از محمد فاکر میبدی منتشرشده در مجلهٔ الهیات قرآنی، بهار سال ۱۳۹۹، و مقالهٔ «تبیین نارسایی حدیث ضحضاح در انکار ایمان ابوطالب» نوشتهٔ اعظم ابوالحسنی عراقی، منتشرشده در مجلهٔ تاریخ، و نیز مقالهٔ «کنکاشی در حدیث ضحضاح از نگاه فریقین» از جناب محمد فاکر، به بررسی سندی پرداخته و در پژوهش‌نامهٔ علوم حدیث تطبیقی در سال ۱۴۰۰ به چاپ رسیده است. این پژوهش به بررسی آیاتی که محتوا و مضمون آن‌ها به صراحت، حدیث ضحضاح را نفی می‌کند، نپرداخته است. از طرف دیگر، مقالهٔ یادشده از حیث منابع و شیوهٔ بحث با پژوهش حاضر متفاوت است. نویسنده در این مقاله، رویکردی مستقل به بررسی روایت از نگاه مفسران اهل‌سنت نداشته است. اما نگاهی که در پژوهش حاضر مورد توجه قرار گرفته، تأکید بر دیدگاه مفسران بزرگ اهل‌سنت و تبیین نحوهٔ تعارض آشکار روایت ضحضاح با آیاتی از قرآن کریم است که از تفاسیر دانشمندان اهل‌سنت نیز به دست می‌آید. این نگاه تاکنون با وجود پژوهش‌های ارزشمند، مغفول واقع شده است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در مجموعهٔ نوشته‌های مرتبط، پژوهشی با تمرکز بر نقد محتوای این روایت با تکیه بر تفاسیر اهل‌سنت وجود ندارد. به نظر می‌رسد جای پژوهشی با نقد محتوایی این روایت با تکیه بر تفاسیر اهل‌سنت در این میان خالی است؛ زیرا پر واضح است که وقتی روایتی در کتاب‌های عامه بیان می‌شود، نقد آن با توجه به منابع آنان به‌ویژه شخصیت‌های معروف و بزرگ آن، می‌تواند دارای تأثیرگذاری بیشتری در مخاطبان حقیقت‌جو بوده و حقیقت را دقیقاً از آنجا که مشوّه و محرّف جلوه داده شده، روشن سازد. چنان‌که برخی از حدیث‌پژوهان بزرگ تاریخ معاصر بر همین اساس به بررسی روایات و گزارش‌های بیان‌شده در منابع روایی به نقد و تحلیل پرداخته‌اند؛ همانند مرحوم علامه امینی که با چنین رویکردی

و با تکیه بر منابع اهل‌سنت به فحص و بررسی در کتابخانه‌های گوناگون در بلاد اسلامی جان‌فرسوده و میراث ماندگاری را برای جوامع اسلامی بلکه بشری به یادگار گذاشته و حقایق فراوانی را آشکار و تبیین نموده و توانسته حقیقت‌های بسیاری را برای حقیقت‌جویان روشن نماید.

این پژوهه با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به شیوهٔ توصیفی-تحلیلی، روایت مورد اشاره را با تکیه بر منابع اهل‌سنت با تأکید بر تفاسیر آنان، با عرضه بر قرآن کریم، مورد بررسی محتوایی قرار داده و سعی نموده به سؤال مورد اشاره پاسخی مستدل ارائه نماید. از این رو، پژوهش حاضر با چنین رویکردی در بین پژوهش‌های منتشر یافته، غیر مسبوق به سابقه و برخوردار از نوآوری قابل ارزیابی می‌باشد.

۱. روایت ضحضاح

روایت ضحضاح با تعابیر گوناگونی در کتب اهل‌سنت نقل شده است که البته در یک قسمت مشترک‌اند و آن جمله «أبوطالب (هو) فی ضحضاح من النار» است. در این پژوهه بر آنیم که این روایت -که در کتاب صحیح بخاری نیز آمده است- را مورد بررسی قرار دهیم. روایت مورد نظر در مواردی از کتاب صحیح بخاری به چشم می‌خورد:

مورد اول:

حدّثنا مسدّد، حدّثنا یحیی عن سفیان، حدّثنا عبدالملک، حدّثنا عبدالله بن الحارث، حدّثنا العباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه قال للنبیّ ﷺ: ما أغنیت عن عمّک، فإنّه کان یحوطک و یغضب لک؟ قال: «هو فی ضحضاح من نارٍ، و لولا أنا لکان فی الدرک الأسفل من النار» (بخاری جعفی، ۱۴۲۲، ج۵، ص۵۲).

در کتاب شرح ابن‌بطال، این روایت ذیل عنوان «کنیه مشرک» ذکر شده و از حضرت ابوطالب تحت عنوان مشرک نام برده شده است. راوی از حضرت رسول ﷺ سؤال می‌کند: آیا ابوطالب نفعی از کمکش به شما برد؟ حضرت پاسخ می‌دهند: «بله، اگر به خاطر من نبود، او در درک‌های جهنم بود؛ ولی اکنون در ضحضاحی از آتش است» (ابن‌بطال، ۱۴۲۳، ج۹، ص۳۵۵).

مورد دوم:

روایت با اندکی تفاوت با این سند ذکر می‌شود:

حدّثنا موسی بن اسماعیل، حدّثنا أبو عوانة، حدّثنا عبدالملک عن عبدالله بن الحارث بن نوفل عن عباس بن عبدالمطلب، قال: یا رسول الله، هل نفعت أبا طالب بشیء، فإنّه کان یحوطک و یغضب لک؟ قال: «نعم، هو فی ضحضاحٍ من نارٍ، لولا أنا لکان فی الدرک الأسفل من النار» (بخاری جعفی، ۱۴۲۳، ج۸، ص۴۶).

مورد سوم:

آخرین مورد روایت تفاوت بیشتری نسبت به دو مورد قبل دارد:

حدّثنا ابراهیم بن حمزة، حدّثنا ابن ابی حازم و الدراوردی عن یزید عن عبدالله بن خبّاب عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه: أنّه سمع رسول الله ﷺ و ذُکر عنده عمّه أبوطالب، فقال: «لعلّه تنفعه شفاعتی یوم القیامة، فیُجعل فی ضحضاح من النار یبلغ کعبیه، یغلی منه أمّ دماغه» (بخاری جعفی، ۱۴۲۳، ج۸، ص۱۱۶).

در شرح ابن‌بطال آمده است: در عذاب ابولهب و ابوطالب هر دو تخفیف داده می‌شود، ولی در عذاب ابوطالب تخفیف بیشتری داده می‌شود؛ چون ایشان حامی و یاور پیامبر بودند؛ اما ابولهب بسیار پیامبر را آزار می‌داد، لذا عذابش تخفیف کمتری دارد (ابن‌بطال، ۱۴۲۳، ج۷، ص۱۹۵). این تخفیف دلالت می‌کند که این دو با حالت کفر از دنیا رفته‌اند و این تخفیف به خاطر قرابتشان با نبی مکرم اسلام ﷺ و انجام اعمال خیر است؛ و این نشان‌دهندهٔ فضل عظیم خداوند نسبت به کافران است (ابن‌بطال، ۱۴۲۳، ج۷، ص۱۹۵).

پیش از هر مطلبی، شایسته است به بررسی معنای کلمهٔ «ضحضاح» و فهم معنای آن در میان واژه‌نگاران بپردازیم و با توجه به آن، روایت را معنا کنیم. «ضحضاح» در لغت به معنای آب کم‌عمق، آب اندکی که تا برآمدگی پا یا تا نیمی از ساق پا می‌رسد، ترجمه شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج۳، ص۱۳). جُمْهَرَةُ اللغة می‌نویسد: ضحضاح، آب کمی را گویند که در کف برکه است (ابن‌درید، ۱۹۸۸، ج۱، ص۱۸۷). همچنین به آبی گفته می‌شود که کسی در آن غرق نمی‌شود (ابن‌عباد، ۱۴۱۴، ج۲، ص۲۹۷). واژهٔ «درک» و «درکة» به معنای سیر نزولی و رو به پایین و سقوط است که در مورد جهنم به کار می‌رود؛ گفته می‌شود: «الجنّة درجات و النار درکات». همچنین به

معنای قعر و ته یک شیء به کار می‌رود (قیّم، ۱۳۸۹، ص۴۷۷).

با توجه به معنای این دو واژه در لغت، روایت این‌گونه معنا می‌شود: «ابوطالب در قعر جهنم و پایین‌ترین قسمت آن بود، ولی به خاطر من به قسمت‌های بالاتر آتش منتقل شد».

با توجه به اینکه روایت ضحضاح از حیث سند بررسی و ضعف آن در پژوهشی به اثبات رسیده است (فاکر میبدی، ۱۳۹۹، ص۳۹-۱۳)، نویسندگان در این پژوهه در صدد تحلیل و نقد محتوایی روایت ضحضاح در پرتو آیات قرآن کریم با توجه به نگاه مفسران اهل‌سنت هستند و البته برای تقویت مدعا و تجمیع قرائن، شواهدی را بر اسلام ایشان که در منابع اهل‌سنت تصریح شده، بازخوانی خواهند نمود.

۲. ابوطالب در تفاسیر اهل‌سنت

برخی از اندیشمندان اهل سنت، فصلی از کتاب خود را با عنوان «ذکر الآیات التی زعموا أنها نزلت فی أبی طالب» نام نهاده و در آن به بررسی آیاتی پرداخته که در کتاب‌های صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده و نویسندگان این کتب با نقل روایاتی، پنداشته‌اند که در مورد حضرت ابوطالب نازل شده است. از ابن‌مسیب نقل شده که وی از قول پدرش نقل کرده است: هنگامی که وفات حضرت ابوطالب رسید، پیامبر بر ایشان وارد شدند در حالی که ابوجهل نیز حضور داشت. پس پیامبر فرمودند: «ای عموجان، بگو لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ، کلمه‌ای که با آن برای تو در نزد خداوند احتجاج می‌کنم». پس ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیة گفتند: «ای ابوطالب، از آیین عبدالمطلب روی می‌گردانی؟» پس پیوسته با او تکلم می‌کردند تا اینکه آخرین کلمه‌ای که با آن‌ها گفت، این بود: «بر آیین و کیش عبدالمطلب». پس پیامبر فرمودند: «به زودی برای تو استغفار می‌کنم». پس آیه نازل شد: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ (توبه/ ۱۱۳)؛ «برای پیامبر و مؤمنان شایسته و روا نیست که برای مشرکان، پس از آن‌که آشکار شد که اینان از اهل آتشند، طلب استغفار کنند، هر چند از خویشاوندان و صاحب‌قرابت باشند». و همچنین این آیه شریفه نازل شد: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (قصص/ ۵۶)؛ «قطعاً تو نمی‌توانی کسی را

که دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت‌پذیران داناتر است» (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص۱۶). این مطلب یادکردنی است که بر اساس نوشتهٔ برخی از پژوهشگران، آیه در ذات خود ناظر به کسی نیست، بلکه در مقام نفی هدایت حقیقی از شخص نبی‌ﷺ و اثبات اختصاص هدایت بر اساس توحید افعالی برای خدا است، مانند آیهٔ شریفهٔ ﴿وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾ (انفال/ ۱۷) (فاکر، ۱۳۹۹، ص۱۸).

در نقد این روایت چنین آمده: این روایتی غریب، مردود و غیرقابل‌قبول است و استناد به آن جایز نیست. اما توضیح مطلب آن‌که حافظ ابن‌حجر در کتاب «الفتح» (ج۷، ص۱۹۵) اذعان کرده است که در مورد نزول آن در مورد ابوطالب تردید وجود دارد و این نقدی آشکار بر روایت ابن‌مسیب از پدرش در روایت داستان وفات ابوطالب است که در صحیحین آمده است. در «الفتح» (ج۸، ص۵۰۸) آمده است که این آیه در حق عمویش نازل شده است و او گفته است: «این محل اشکال است، زیرا وفات ابوطالب به اجماع در مکه پیش از هجرت بوده است و ثابت شده است که پیامبرﷺ هنگام انجام حج عمره بر سر قبر مادرش آمد و از پروردگارش اجازه خواست تا برای او طلب آمرزش کند؛ سپس این آیه نازل شد و اصل این است که نزول آیه تکرار نشود» (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص۱۷). نویسنده ادامه می‌دهد: به نظر من این سخن او مردود است. این مطلب در مسند احمد (۹۹/۱ و ۱۳۰) آمده است. چنان‌که حافظ در «الفتح» (۵۰۸/۸) از مولای ما علی‌ؑ روایت کرده است که فرمود: «شنیدم مردی برای پدر و مادرش طلب آمرزش می‌کرد و آن‌ها مشرک بودند؛ پس این مطلب را به پیامبرﷺ گفتم و خداوند آیهٔ ﴿لَيْسَ لِلنَّبِيِّ...﴾ را نازل کرد». سند این روایت صحیح است.

این روایات باعث ایجاد ابهام در مورد سبب نزول آیه و بطلان استفاده از آن به عنوان دلیل بر نزول آن دربارهٔ ابوطالب یا مادر پیامبرﷺ می‌شود.

دحلان در ادامه چنین نتیجه گرفته است: بنگرید که چگونه آیات را نقل کرده، احادیثی را در تهمت به مادرشﷺ و پدرش و عمویش بیان می‌کنند. احادیثی وجود دارد که در مبحث عذاب قبر به آن‌ها اشاره کردیم که در آن‌ها آمده است که

قبر دو دختر پیامبر ﷺ و پسرش قاسم در آنجا قرار داشتند. این نشان می‌دهد که دست‌های آلودهٔ ناصبیان که در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس از نفوذ و قدرت برخوردار بودند، این روایات را جعل کرده و منتشر داده‌اند تا مردم آن‌ها را باور کنند و ما الحمدلله از کسانی نیستیم که فریب اینها را بخوریم. بنابراین روایت از درجهٔ اعتبار ساقط می‌شود و به تبع آن، اینکه این دو آیه دربارهٔ ابوطالب نازل شده باشد نیز، از درجهٔ اعتبار ساقط می‌گردد (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص۱۸-۱۹).

بیان وجوه دیگری در ناسازگاری با نزول آیهٔ ﴿إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ...﴾ دربارهٔ ابوطالب:

در مورد این آیه شریفه به چند صورت می‌توان پاسخ داد:

۱. آیات شریفه می‌فرمایند: ﴿وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَ قَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا وَ لَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (قصص/ ۵۵-۵۷). مضمون آیات این است که: «و چون سخن لغوی بشنوند، از آن روی می‌گردانند و می‌گویند: اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن شماست. سلام بر شما [سلام وداع] ما نادانان را نمی‌خواهیم. تو هر که را دوست داری هدایت نمی‌کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد، هدایت می‌کند و او به هدایت‌یافتگان داناتر است و می‌گویند: اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم، از سرزمین خود ربوده خواهیم شد. آیا برای آنان حرم امنی قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی به سوی آن آورده می‌شود که رزقی است از جانب ما اما بیشتر آنان نمی‌دانند». این خطاب به امت است، نه به ابوطالب، همان‌طور که در قول خداوند متعال آمده است: ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُداهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَهْدي مَنْ يَشاء...﴾ (بقره/ ۲۷۲)؛ «تو مسئول هدایت آن‌ها نیستی، بلکه خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند». یاری و حمایت ابوطالب از پیامبر گواه آن است که وی از ربوده شدن از سرزمینش نترسید؛ زیرا اگر می‌ترسید، از پیامبر دفاع نمی‌کرد (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص۱۸). آلوسی از مفسران اهل‌سنت آیه را در شأن ابوطالب ندانسته، ذیل این آیه چنین می‌گوید: مقصود از «مَنْ أَحْبَبْتَ» هر کسی است که تو ای پیامبر طبعاً میل به

ایمان آوردنش داری، چه از قوم خودت، چه از بقیه مردم؛ لکن تو هر چقدر تلاش کنی و همه توانت را بذل کنی، قدرت نداری او را داخل اسلام کنی و لکن این خدا ست که می‌تواند وی را هدایت کرده، داخل اسلام کند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج۱۰، ص۳۰۲). در برخی تفاسیر جدید اهل‌سنت نیز همین قول آلوسی آورده شده است (ر.ک: قاسمی، ج۷، ص۵۲۸). در تفسیر دیگری از اهل‌سنت، این آیه در شأن عثمان بن نوفل بن عبد مناف نازل شده است؛ وی به پیامبر می‌گفت: می‌دانم تو بر حق هستی، ولی از اعراب می‌ترسم که اگر ایمان بیاورم، مرا از سرزمینم بیرون کنند (صاوی، ۱۴۲۷، ج۳، ص۱۵۶).

۲. چگونه ممکن است ضمیر در آیه شریفه ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ...﴾ به ابوطالب برگردد؟! در حالی که پیامبر اکرمﷺ کفار را دوست نداشت، همان‌طور که خداوند متعال طبق آیه شریفه قرآن، آنان را دوست ندارد: ﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ (روم/ ۴۵)؛ «به یقین او (خداوند) کافران را دوست ندارد». و در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (مجادله/ ۲۲)؛ «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هر چند پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند. آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را بر صفحهٔ دل‌هایشان نوشته و با روحی از جانب خود، آنان را تأیید فرموده و آن‌ها را در باغ‌هایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند؛ آن‌ها حزب الله‌اند؛ بدانید قطعاً فقط حزب الله رستگارند».

نکته: ملاحظه کنید که چگونه عوامل ناصبی اموی کار را به اینجا رساندند که عموی پیامبر و والدین ایشان را از اهل آتش قرار دادند و چگونه از ابوسفیان و معاویه -که همچنان با خاندان پیامبر علناً دشمنی می‌کردند و تا آخر عمر مرتکب گناه می‌شدند- دفاع می‌کردند. بلکه آنان و پیروان معاصرشان به جایی رسیده‌اند که از

مروان بن حکم و پدرش - که از سوی نبی مکرم اسلام طرد شده بود - دفاع می‌کنند و حال آن‌که پیامبرﷺ در مورد آنان فرمود: «إِنَّهُ الْوَزَغُ ابْنُ الْوَزَغِ» (حاکم در مستدرک، ۴۷۹/۴). همچنین از یزید و حجاج و امثال این ستمگران دفاع می‌کنند و حتی در دفاع از آن‌ها کتاب می‌نویسند. از این ظلم آشکار به خداوند پناه می‌بریم (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص۱۹).

همو دو روایت دیگر را نیز از صحیح بخاری ذکر می‌کند که دربارهٔ کافر از دنیا رفتن ابوطالب بیان شده است. این دو روایت عبارت‌اند از:

۱. روایت عبدالله بن حارث: عباس بن عبدالمطلب برای ما روایت کرد که به پیامبرﷺ عرض کردم: «چه چیزی تو را از عمویت بی‌نیاز کرد؟ در حالی که او از تو حمایت و پشتیبانی می‌نماید و به خاطر حمایت از تو با دشمنانت با خشم و غضب برخورد می‌نماید». فرمود: «او در عمق کمی از آتش است و اگر من نبودم، او در درک اسفل جهنم (عمیق‌ترین قسمت جهنم) بود». نویسنده در نقد این روایت می‌نویسد: البته که این روایت در نزد ما صحت ندارد؛ زیرا اصلاً شایستهٔ حضرت عباس نیست که چنین سؤالی از پیامبر کرده باشد. اما از جهت حدیثی: این روایت را ابن‌سعد در طبقات نقل کرده و کلام عباس از پیامبرﷺ این سؤال است که «به ابوطالب چه امیدی داری؟» که حضرت در پاسخ می‌فرمایند: «تمام امیدم به خداست». و این لفظ اضطراب دارد. از طرف دیگر، ناقل این روایت عبدالله بن حارث بن نوفل است که خود اموی‌مشرب بوده و مادرش هند همسر ابوسفیان و خواهر معاویه است؛ هنگامی که یزید بن معاویه از دنیا رفت، اهل بصره با او مخالفت کردند، ولی عبدالله بن زبیر از او حمایت می‌کرد.

۲. روایت دوم در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید خدری نقل شده است که وقتی در نزد پیامبر یادی از عموی ایشان شد، فرمودند: «شاید در روز قیامت شفاعت من به او نفعی برساند تا در عمق کمی از آتش قرار بگیرد به گونه‌ای که کعب پاهایش در آتش باشد و از شدت حرارت مغزش به جوش آید». نویسنده به این روایت از وجوه گوناگون پاسخ می‌دهد:

الف) این روایت با صریح آیات قرآن منافات دارد. چون خداوند در آیات شریفه

این‌گونه از کفار خبر می‌دهد: ﴿وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ﴾ (فاطر/ ۳۶)؛ «کسانی که کافر شدند، آتش دوزخ برای آنهاست؛ نه فرمان مرگشان صادر نمی‌شود که بمیرند و نه از عذابشان کاسته می‌شود؛ این‌گونه هر ناسپاسی را کیفر می‌دهیم». یا در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾ (زخرف/ ۷۵)؛ «[عذاب] را از آنان سبک نگردانند و آنان در آنجا ناامیدند». و در سوره بقره تصریح می‌کند که کافران از آتش دوزخ خارج نمی‌شوند: ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ (بقره/ ۱۶۷)؛ «و آنان که [به جای خدا از پیشوایان شرک و کفر] پیروی کردند، گویند: کاش برای ما بازگشتی [به دنیا] بود تا ما هم از آنان بیزاری می‌جستیم همان‌گونه که آنان از ما بیزاری جستند. خدا این‌گونه اعمالشان را که برای آنان مایه اندوه و دریغ است، به آنان نشان می‌دهد و اینان هرگز از آتش خارج نخواهند شد». همین مضمون در سوره مائده تکرار شده است: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾ (مائده/ ۳۷)؛ «پیوسته می‌خواهند از آتش خارج شوند ولی از آن خارج نمی‌شوند و برای آنان عذابی پایدار است». و در جای دیگری می‌فرماید که شفاعت شافعین نیز در مورد کفار پذیرفته نمی‌شود: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (مدثر/ ۴۸)؛ «شفاعت شافعین به حال آنان سودی ندارد». در حالی‌که قائلان به کفر ابوطالب با توجه به روایت ضحضاح اعتقاد دارند که از عذاب ایشان [با این که کافر از دنیا رفته‌اند] به سبب شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کم می‌شود.

ما به آنان پاسخ می‌دهیم: [بر طبق آیات شریفه قرآن] یکی از شروط شفاعت این است که شخصی که مورد شفاعت قرار می‌گیرد از کسانی باشد که خداوند به شفاعتش رضایت دهد: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ (انبیاء/ ۲۸)؛ «[خدا] همه گذشته آنان و آینده شان را می‌داند و جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است شفاعت نمی‌کنند و آنان از ترس او هراسانند». نویسنده پس از بیان آیاتی که این روایت در تناقض کامل با آنهاست، در نقد این روایت چنین می‌گوید: آنچه اصولیان بر آن اقرار دارند و مورد

پذیرش آنهاست، این است که هر گاه خبر واحد در تعارض با نص قطعی قرآن باشد، از درجه استدلال ساقط می‌شود و دیگر نمی‌توان به آن استناد نمود (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص۲۳-۲۵).

ب) این روایت را ابن‌عدی در کتابش «الکامل فی ضعفاء الرجال» (۲۳۶/۴) در شرح حال عبدالله بن خباب ذکر کرده است و به نظر می‌رسد که از ساخته‌های اوست؛ بر اساس نقل برخی، اگرچه ابن خباب به داشتن علم مورد تحسین قرار گرفته، اما توثیق نشده است (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص۲۴).

ج) چگونه در روایت عباس در مسلم (۲۰۹) آمده است که پیامبرﷺ فرمودند: «او را در قعر آتش یافتم، پس او را به سوی کف آتش بیرون آوردم» و در اینجا می‌فرماید: «شاید شفاعت من در روز قیامت به او سود رساند، پس او را در کف آتش قرار دهد». این تناقضی آشکار است [زیرا معلوم نیست این تخفیف عذاب همین الان واقع می‌شود یا در روز قیامت و آیا این عذاب به عالم برزخ ارتباط دارد یا به قیامت؟!] مصنف در ادامه از نکته دیگری اظهار تعجب و شگفتی می‌کند و آن را دلیل دیگری بر بطلان روایت ضحضاح می‌داند. وی چنین بیان می‌کند: عجیب و شگفت‌آور است در آنچه از سرورمان رسول خداﷺ روایت کرده‌اند که آن حضرت بر ابن‌ابی‌سلول منافق نماز خواند [و منافقین در پایین‌ترین طبقات جهنم خواهند بود] و برای او طلب آمرزش کرد و پیراهنش را بر او پوشاند، چنان‌که در صحیحین و غیر آن روایت شده است. پس اگر خداوند متعال سال‌ها پیش از آن، سرورمان رسول خداﷺ را از طلب آمرزش برای کفار -که از آن جمله ابوطالب بود- نهی کرده بود، پس چگونه ممکن است پس از آن برای ابن‌ابی‌سلول طلب آمرزش کند و بر خلاف آنچه خداوند متعال به او امر کرده بود، عمل کند؟ (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص۲۶).

به نظر می‌رسد در اینجا توضیحی نسبت به کتاب أسنی المطالب مفید باشد. جالب است بدانیم نویسنده این کتاب یکی از مفتیان بزرگ اهل‌سنت و پیرو مذهب شافعی است. ولی کتاب وی یکی از آثار مهمی است که به دفاع از ایمان ابوطالب پرداخته است. این کتاب همان‌طور که در این مقاله مشاهده می‌کنید با بررسی دقیق احادیث و استدلال‌های تاریخی تلاش می‌کند تا غبار کفر را از چهره

پدر والا مقام حضرت علی‌علیه‌السلام بزداید و ایمان راستین ایشان را اثبات کند. نویسنده در این کتاب به نقد روایت ضحضاح می‌پردازد و از ابعاد گوناگون کذب و جعلی بودن آن را به نمایش می‌گذارد. به چند نمونه از این ابعاد اشاره می‌کنیم:

۱. سند روایت: نویسنده نشان می‌دهد که این روایت از نظر سندی قابل مناقشه است و بسیاری از راویان آن مورد نقد هستند.

۲. تناقض با حمایت‌های حضرت ابوطالب: حضرت ابوطالب از بزرگ‌ترین حامیان پیامبر اکرم و رسالت ایشان بود. این حمایت‌ها به گونه‌ای بود که جز با ایمان آن حضرت به نبی مکرم اسلام قابل توجیه نیست و این روایت در تناقض کامل با این وقایع تاریخی است.

۳. تعارض با روایات دیگر: این روایت یا بهتر بگوییم این دسته از احادیث ضحضاح با روایات فراوان دیگری که به صراحت از ایمان آن حضرت سخن می‌گویند در تعارض است.

و می‌توان به آن افزود:

۴. تناقض با صریح آیات قرآن.

۵. تناقض با شواهد قطعی تاریخی.

این مطالب حاکی از آن است که روایت ضحضاح مورد پذیرش همه علمای اهل‌سنت نیست و برخی از آنان اعتقادی کاملاً بر خلاف داشته، حضرت ابوطالب را مسلمان و مؤمن به خداوند متعال می‌دانند که رسالت پیامبر و همه انبیای قبلی را نیز پذیرفته‌اند و با حالت ایمان به خدا از دنیا رحلت کرده‌اند.

از آنجا که تجمیع قرائن به منظور احراز واقعیت و رسیدن به حقیقت می‌تواند اطمینان‌آور باشد، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. از جمله اینکه احتمال قوی و اطمینان‌آور وجود دارد که حدیث ضحضاح در امتداد تنقیص امام علی‌علیه‌السلام باشد و غیرقابل پذیرش است؛ مسئله‌ای که برخی از عالمان عامه نیز به آن تصریح نموده‌اند (ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا، ج۴، ص۶۳). در اینجا تذکار این نکته خالی از فایده نیست که این واقعیت که در صحیح بخاری و مسلم احادیث ساختگی وجود دارد، برساختگی روایت ضحضاح از این منظر نیز دور از ذهن نمی‌باشد.

در جایی چنین آمده که عمرو بن عاص نقل می‌کند که از پیامبر اکرم شنیدم که می‌فرمود: «همانا آل ابوطالب اولیاء من نیستند، بلکه اولیاء من فقط خدا و صالح المؤمنین هستند» (ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا، ج۴، ص۶۴). ابن‌ابی‌الحدید در ادامه یادآور می‌شود که بخاری و مسلم در کتب صحیحشان این روایت را مسند و متصل به عمرو بن عاص نقل کرده‌اند. و این خود شاهد و بلکه دلیل واضحی بر وجود چنین روایات جعلی در کتاب صحیح بخاری است. این در حالی است که با توجه به برخی تفاسیر اهل‌سنت مانند تفسیر آلوسی و الدر المنثور سیوطی، مقصود از صالح المؤمنین حضرت علی‌علیه‌السلام است و ایشان بدون شک از آل ابوطالب محسوب می‌شوند. لذا این روایت در تناقض کامل با برخی روایات این تفاسیر است. آلوسی و دیگران در ذیل آیه شریفه ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ﴾ (تحریم/ ۴) می‌آورند: در حدیثی از ابن‌مردویه- از مورخان و محدثان اهل‌سنت -با واسطه اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که شنیدم از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله که «صالح المؤمنین»، علی بن ابی‌طالب است (آلوسی، ۱۴۱۵، ج۱۴، ص۳۴۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج۶، ص۲۴۳). به روایت این تفاسیر، تنها حضرت علی‌علیه‌السلام باشند و یا مقصود ابوبکر، عمر و حضرت علی‌علیه‌السلام باشند، در هر دو صورت در تناقض با روایت «لیسوا من آل ابی طالب اولیائی إنّما ولیی الله و صالح المؤمنین» است که در صحیح بخاری نقل شده است.

وی در ادامه چنین آورده که این روایت از حسین الکرابیسی نقل شده و این شخص به دشمنی و عداوت با آل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و انحراف از راه آنان مشهور است؛ به همین جهت روایتش پذیرفته نیست (ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا، ج۴، ص۶۵).

وجود احادیث جعلی نشان می‌دهد که به احادیثی که به گونه‌ای به امیرمؤمنان حضرت علی‌علیه‌السلام ارتباط دارد و از طرفی حاکی از مذمت ایشان است -چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم- باید به دیده تردید نگریست. روایت ضحضاح یا مجموعه احادیث ضحضاح که نسبت کفر به پدر امیرالمؤمنین حضرت علی‌علیه‌السلام می‌دهد، بدون شک می‌تواند یکی از ده‌ها روایتی باشد که در صدد پایین آوردن شأن مولای متقیان و امام اول شیعیان است. بزرگی می‌فرمود: «تنها جرم حضرت ابوطالب

این است که پدر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام است». یادآوری این نکته لازم است که یکی از اعتقادات امامیه این است که معصومان علیهم‌السلام تمام اجدادشان موحد و یکتاپرست بوده‌اند و در اجداد آنان هیچ مشرک و کافری وجود نداشته است؛ لذا اینکه پدر حضرت علی علیه‌السلام کافر بوده و جایگاهی از آتش داشته باشد، خلاف اعتقادات مسلم امامیه است و برای هر کسی که اندک آشنایی تاریخی با شخصیت آن حضرت داشته باشد، هرگز پذیرفتنی نیست.

۳. روایت ضحضاح در پرتو آیات قرآن کریم

مرحوم علامه امینی، ضمن آوردن بحثی دربارهٔ روایت ضحضاح به توضیح و نقد آن پرداخته، تعدادی از آیات قرآن کریم را آورده و اثبات نموده که مضمون روایت مورد بحث با آن‌ها منافات دارد و در پایان می‌فرماید: این روایت از روایاتی است که به فرمایش اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام باید آن را به دیوار زد، زیرا که یکی از سنجه‌های روایات، قرآن کریم است و روایتی که با قرآن منافات دارد، «يُضْرَبُ بِهَا عَرْضُ الْجِدَارِ»؛ و روشن است که این تضاد و تنافی، خود دلیل مهمی بر جعلی بودن و کذب این روایت است. برای اثبات مجعول بودن روایت مورد بحث، به بخشی از آیات قرآن کریم که در تضاد با این روایت است، در اینجا اشاره می‌نماییم:

آیهٔ ۳۶ سورهٔ مبارکهٔ فاطر: ﴿وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ﴾؛ در این آیه شریفه، خداوند متعال می‌فرماید: از عذاب کافران کم نمی‌شود و به آن‌ها تخفیفی داده نمی‌شود [و حال آن‌که روایت ضحضاح -به فرض کافر بودن حضرت ابوطالب (العیاذ بالله)- خبر از کم شدن عذاب برای کافر دارد و این با صریح آیه قرآن منافات و تعارض دارد]. این مضمون در آیات متعددی از قرآن کریم آمده است: آیهٔ ۸۵ سورهٔ مبارکهٔ نحل: ﴿وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾؛ آیهٔ ۸۸ سورهٔ مبارکهٔ آل‌عمران: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾؛ و آیهٔ ۱۶۲ سورهٔ مبارکهٔ بقره: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾ (امینی، بی‌تا، ج۸، ص۲۵). برخی از مفسران اهل‌سنت ذیل این آیات تصریح دارند که از عذاب کافران چیزی کم نمی‌شود و تخفیفی برای آنان نیست و حتی این گونه نیست که برایشان مرگ رقم خورده و از

عذاب رهایی یابند (طبری، ۱۴۱۲، ج۴، ص۷۸؛ ج۲، ص۸۵؛ ج۱، ص۲۸۶؛ ثعلبی، ۱۴۰۴، ج۸، ص۱۱۴؛ ابن‌عطیه، ۱۴۲۲، ج۴، ص۴۴۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ج۴، ص۲۶۰). در برخی از تفاسیر به صراحت چنین آمده: «و الذین ستروا ما تدل علیه العقول من شموس الآیات و أنوار الدلالات، لهم نار جهنم لا یحکم علیهم فیها بموت ثان فیستریحوا من الآلام، و لا یخفف عنهم العذاب فیها، بل کلما خبت زید سعیرها» (مراغی، بی‌تا، ج۲۲، ص۱۳۲). بر این اساس می‌توان گفت آیه به صراحت عدم امکان تخفیف عذاب از کافران را بیان نموده و می‌فرماید: آنان که در پرتو دلایل روشن، آنچه را عقل‌ها بدان رهنمون می‌شوند (توحید و یکتاپرستی) را نادیده گرفته و به آن توجه ننمودند و کافر شدند، نصیبشان آتش دوزخ است؛ در آنجا نه حکم مرگ دومی بر آنان رانده می‌شود تا از درد و رنج بیاسایند، و نه از عذابشان کاسته می‌گردد، بلکه هر زمان که آتش رو به خاموشی رود، بر شعله‌هایش افزوده می‌شود. در ارتباط با عدم تخفیف عذاب برای کافر باید گفت مراد از این که هرگاه آتش رو به خاموشی رود، شعله‌ورتر می‌شود، آن است که منشأ آتش، خود ذاتِ کافر است. تا زمانی که این «نفسِ محجوب از حق» وجود دارد، سوخت آتش تأمین است (﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾). چون محتوای درونی این افراد با «انکارِ حق» عجین شده، عذاب نیز امری ذاتی و جدایی‌ناپذیر خواهد بود.

و در آیات ۴۹-۵۰ سورهٔ مبارکهٔ غافر آمده است که از عذاب کافران در روز قیامت کم نمی‌شود و هر چقدر هم دعا کنند، دعایشان جز گمراهی و تباهی نخواهد بود: ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذَابِ قَالُوا أَ وَ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾. تفسیر کشاف ذیل این آیات چنین بیان می‌کند: هیچ شفاعتی پذیرفته نمی‌شود مگر با دو شرط: ۱. کسی که برای او شفاعت می‌شود، ظالم نباشد؛ ۲. اجازهٔ شفاعت در زمان مقرر داده شود (زمخشری، ۱۴۰۷، ج۴، ص۱۷۱). پر واضح است که حدیث ضحضاح در تعارض کامل با گفتهٔ این مفسران ذیل این آیه شریفه است؛ زیرا یکی از مصادیق اعظم ظلم، ظلم به پروردگار متعال است که در قرآن کریم نیز با عنوان ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ معرفی شده و بارزترین مصداق آن، کفر است. و اگر بر اساس حدیث فوق، حضرت

ابوطالب کافر باشد، مصداق اتم ظالم بوده، شفاعت شافعین شامل حال وی نخواهد شد؛ پس چگونه با شفاعت پیامبر اکرم ﷺ در عذاب ایشان تخفیف داده شده است؟! همین‌طور است مخالفت این روایت با آیهٔ ۸۶ سورهٔ مبارکهٔ بقره: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ﴾ و ...

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که به فرض پذیرش این‌که حضرت ابوطالب مشرک از دنیا رفته باشد، این روایت با تمام آیات بیان شده منافات دارد (امینی، بی‌تا، ج۸، ص۲۶)؛ زیرا در تمام این آیات سخن از عدم پذیرش شفاعت شافعان در مورد کفار و مشرکان است؛ به گونه‌ای که نه تنها شفاعت در مورد آنان پذیرفته نیست، بلکه حتی از عذاب آنان کاسته نیز نمی‌شود و این در حالی است که روایت ضحضاح تخفیف در عذاب مشرک -به فرض پذیرش- را تصریح نموده و بازگو می‌کند. و روشن است که یکی از ملاک‌های ارزیابی روایت و پذیرش آن، موافقت با قرآن یا دست‌کم عدم مخالفت آن با این کتاب شریف است. بر این اساس، به نظر ایشان روایت ضحضاح از آن دسته روایات ساختگی و جعلی است که قابل استناد نبوده و باید آن را مردود و غیرقابل استناد دانست.

فخر رازی ذیل آیهٔ ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (قصص/ ۵۶)، سه مسئله را مطرح می‌کند و ذیل مسئلهٔ اول چنین بیان می‌کند: ظاهر این آیه هیچ دلالتی بر کفر ابوطالب ندارد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۲۵، ص۵).

روایت مورد بحث افزون بر آن‌که مخالف دیدگاه قرآن در مورد شفاعت است، موجبات طعن دشمنان را نسبت به یکی از صحابهٔ پیامبر اسلام ﷺ -آن هم بزرگ‌ترین حامی ایشان- فراهم نموده و دست جریان تکفیری را بازتر می‌نماید.

۴. شواهد و قرائن

اکنون، پس از بیان برخی از مفسران صاحب‌نام اهل‌سنت دربارهٔ حضرت ابوطالب، به شواهدی اشاره می‌شود که در برخی منابع اهل‌سنت نسبت به حضرت ابوطالب مطرح شده است که نشان از مسلمان بودن ایشان و اعتقاد راسخشان به خداوند متعال دارد و به گونه‌ای می‌تواند در راستای تجمیع قرائن و تراکم ظنون، در تقابل با محتوای روایت مورد بحث، بطلان و برساختگی آن را تقویت نموده و انسان را

به برساختگی آن به اطمینان برساند.

۴-۱. سوگند ابوطالب

در گزارشی از قول ابن‌سعد در طبقات چنین نقل شده است: «چون ابوطالب به یاری و دفاع جانانه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخاست، قریش علیه او موضع گرفتند و به ایشان گفتند: پسر برادرت خدایان ما را سب می‌کند و پدران ما را گمراه می‌خواند؛ یا او را به ما تسلیم کن، یا بین ما و شما جنگ حکم کند». حضرت ابوطالب فرمودند: «به خدا سوگند هرگز او را تسلیم شما نمی‌کنم». قریش گفتند: «عمارة بن ولید بن مغیرة، زیباترین و بهترین جوان قریش است؛ او را عوض پیامبر بگیر و [پسر برادرت را] تسلیم ما کن تا او را بکشیم؛ یک مرد در مقابل یک مرد». ابوطالب در پاسخ فرمود: «خداوند صورت‌های شما را زشت گرداند؛ به خدا سوگند چه سخنان بدی گفتید؛ او را به شما تسلیم کنم که وی را بکشید؟!» سپس ادامه داد: «بین شتران ماده و بچه‌های شیرخواره‌شان جدایی افکنید؛ اگر شتر ماده از فرزند شیرخواره‌اش جدا شد، من هم پسر برادرم را به شما تحویل می‌دهم» (ابن‌جوزی، ۱۴۲۶، ج۱، ص۱۸). شبیه این کلمات در کتاب الکامل فی التاریخ از ابوالحسن ابن‌الاثیر نیز آمده است (ابن‌اثیر، ۱۴۱۷، ج۱، ص۶۶۱).

این کلمات حضرت ابوطالب که فرمود: «خداوند صورت‌های شما را زشت گرداند، به خدا سوگند چه سخنان بدی گفتید»، نشان از آن است که او خداوند را قبول داشته که به او سوگند یاد می‌نماید و دور از ذهن است که کسی به خدا باور نداشته باشد، به خداوند سوگند یاد نماید. همچنین اگر باور به اعتقادات شخصی ندارد و به درستی راهش ایمان پیدا نکرده، چگونه این‌گونه خود را در معرض خطرات قرار داده و برای حمایت از وی دشمنی‌ها را به جان بخرد؟ بلکه تنها نیروی ایمان است که به فرد قدرت چنین عملکردهای شجاعانه‌ای می‌دهد و از او انسانی چنین فداکار می‌سازد.

۴-۲. اعلام عام الحزن در سال رحلت ابوطالب

ابن‌اثیر می‌نویسد: «پس از خروج از شعب ابی‌طالب که مصادف با سه سال پیش از هجرت می‌شد، حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت ابوطالب از دنیا رحلت کردند... به

خاطر وفات این دو نفر، مصیبت بر پیامبر اکرم ﷺ عظیم شد؛ سپس پیامبر فرمودند: «دست قریش به آزار من نرسید تا اینکه ابوطالب از دنیا رفت». در ادامه، ابن‌اثیر نقل می‌کند که قریش پس از ابوطالب به آزار و اذیت پیامبر پرداختند تا جایی که بر سر ایشان خاک می‌ریختند و یا در حالی که آن حضرت مشغول نماز بودند، شکمبه گوسفند را بر سرشان خالی می‌کردند (ابن‌اثیر، ۱۴۱۷، ج۱، ص۶۸۵). آیا متصور است که پیامبر اعظم ﷺ برای فوت یک کافر دچار رنجی عظیم گردد و آن سال را سال حزن و اندوه بنامد؟ همچنین می‌توان عنوان نمود که این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «دست قریش به آزار من نرسید تا اینکه ابوطالب از دنیا رفت»، به گونه‌ای تحسین و تمجید از ابوطالب است و در صورتی که وی کافر باشد، جایی برای تمجید وجود ندارد. همچنین فردی که کافر باشد، نمی‌تواند با کسی در این حد دوستی نماید، آن هم با کسی که در صدد برچیدن اعتقادات اوست؛ بلکه در چنین وضعیتی، انسان کافر در صدد تضعیف مخالف خویش است و نه حمایت و تقویت او، چنان‌که کفار قریش به همین جهت با ایشان مخالفت می‌نمودند. از این رو می‌توان گفت این گونه گزارش‌ها به نحوی دربردارندهٔ ایمان قلبی ابوطالب به رسالت و آرمان‌های پیامبر اسلام بوده است.

۴-۳. کافر بودن دشمنِ ابوطالب از نگاه اندیشه‌وران عامّه

راغب اصفهانی در محاضرات الادباء از قول سفیان بن عیینه می‌نویسد: «دشمن ابوطالب کافر است». سؤال شد به چه علت؟ پاسخ داد: «چون پیامبر اکرم ﷺ او را دوست دارد؛ و هر کس کسی را که پیامبر دوست دارد، دشمن بدارد، پس او کافر است» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج۲، ص۴۹۸).

ابن‌ابی‌الحدید، یکی از اندیشمندان صاحب‌نام اهل‌سنت، در گزارشی می‌نویسد: با اسناد بسیار که در رأس برخی از آن‌ها عباس بن عبدالمطلب و در رأس برخی دیگر ابوبکر بن ابی‌قحافه قرار دارد، گزارش شده که ابوطالب نمرد مگر پس از آن‌که گفت: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» و این گزارش معروف است که ابوطالب در هنگام مرگ سخنی آهسته بر زبان راند که برادرش عباس آن را شنید (ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا، ج۱۴، ص۷۱).

برخی از اندیشمندان از منابع اهل‌سنت چنین نقل نموده‌اند که از ائمهٔ مالکی، علامه علی الاجهوری در فتاوای خود بر این مطلب تصریح کرده است که بغض ابوطالب کفر است. همچنین تلمسانی در حاشیهٔ خود بر کتاب شفا بر این مطلب نص صریح دارد. وی هنگامی که از ابوطالب نام می‌برد، چنین می‌گوید: «شایسته نیست که ایشان یاد شود مگر به حمایت از پیامبر اکرم ﷺ؛ زیرا وی پیامبر را با قول و فعلش یاری و حمایت کرد. و یادکردن ایشان به بدی، موجب آزار پیامبر اکرم می‌شود و فردی که موذی و موجب اذیت پیامبر باشد، کافر است و کافر، حکمش قتل است» (امینی، بی‌تا، ص۲۵؛ امینی، بی‌تا، ج۷، ص۳۸۱-۳۸۲). همو سخن بسیاری از علمای اهل‌سنت را بیان می‌کند مبنی بر اینکه ابوطالب اهل نجات است. از آن جمله هستند: قرطبی، سبکی، شعرانی و بسیاری دیگر از هم‌کیشان آنان. این دانشمندان تصریح می‌کنند که این (نجات و ایمان ابوطالب) مطلبی است که ما به آن اعتقاد داریم و دین ما بر آن قرار گرفته است (امینی، بی‌تا، ص۲۶). ایشان در بحثی تحت عنوان «قصاری القول فی سید البطح عند القوم» می‌فرماید: امام احمد بن الحسین الموصلی النجفی مشهور به ابن‌وحشی در شرحش بر کتاب «المسمی بشهاب الأخبار للعلامه محمد بن سلامة القضاعی» آورده است: «إنَّ بغض أبی طالب کفرٌ» (امینی، بی‌تا، ج۷، ص۳۸۱). علامه در ادامه می‌فرماید: ابن‌ابی‌الحدید در شرحش بر نهج‌البلاغه چنین می‌گوید: «مردم در مورد ابوطالب اختلاف کردند؛ امامیه و اکثر زیدیه معتقدند وی از دنیا نرفت مگر در حالت مسلمانی. و بعضی از شیوخ معتزله نیز چنین اعتقادی دارند، از آن جمله است شیخ ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و...» (امینی، بی‌تا، ج۷، ص۳۸۵). علامه روایتی را به نقل از ابوالفتوح رازی در تفسیرش ذکر می‌کند: خداوند متعال آتش را بر صلب و رحمی که تو را حمل کرد، حرام کرده است؛ همین‌طور بر سینه‌ای که تو را شیر دهد و خانه‌ای که سرپرستی و کفالت تو را بر عهده بگیرد (امینی، بی‌تا، ج۷، ص۳۸۵-۳۸۶).

۴-۴. گفتهٔ ابوطالب

از شواهدی که دلالت بر ایمان ابوطالب می‌کند، شعری است که ابن‌حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» از ایشان نقل کرده است. مصراع اول آن عبارت

است از:

﴿وَاللَّهِ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ ... حَتَّى أُوَسَّدَ فِي التُّرَابِ دَفِينًا﴾

به خدا سوگند هرگز جمعیّت آنان به تو دست نخواهد یافت تا اینکه من در خاک دفن شوم (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص۱۱).

در جای دیگری از همین کتاب آمده است: [پس از رحلت حضرت ابوطالب] هنگامی که پیامبر مشاهده کردند قریش بر اذیت و آزار ایشان هجوم آورده‌اند، [خطاب به حضرت ابوطالب] فرمودند: «ای عموجان، چقدر سریع کمبود و فقدان تو را احساس کردم» (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص۱۴).

نویسنده چنین ادامه می‌دهد: مردی که پیامبر را بزرگ کرد، بر او ترسید، وی را در مقابل دشمنانش یاری و حمایت کرد، اشعاری در صحت دینش و در وصف پیامبر دارد و نبی مکرم در رحلتش اندوهگین می‌شود، محال است که جز مسلمان مؤمن باشد. و چرا حال وی حال مؤمن آل فرعون نباشد که خداوند در مورد وی فرمود: ﴿وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِنْ يَكُ كَاذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنْ يَكُ صَادِقاً يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾ (غافر/ ۲۸).

نویسنده با انصاف کتاب چنین بیان می‌کند: اگر عده‌ای چنین اشکال وارد کنند که احادیث صحیحه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه ابوطالب با حالت کفر از دنیا رفته است، ما در پاسخ می‌گوییم: این احادیث در نزد ما صحیح نیست، به خاطر اینکه این احادیث ساخته‌دست امویان و پیروان آنان است که نسبت به مولای ما علی علیه‌السلام و اهل‌بیت شماتت و دشمنی می‌ورزند و آنان را کوچک و حقیر می‌شمرند. اینان همان کسانی هستند که پدر و مادر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از اهل آتش و جهنمی خواندند (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص۱۴-۱۵).

نتیجه‌گیری

از مباحث آورده شده روشن شد که هرچند روایت ضحضاح در کتاب‌های روایی معتبر اهل‌سنت مانند صحیح بخاری نقل شده است، اما چنان‌که توضیح داده

شد، صرف نقل در کتاب بخاری دلیل بر صحت محتوای روایت نیست؛ زیرا که صاحب‌نظران و اندیشه‌وران بسیاری از اهل‌سنت معتقدند بسیاری از روایات این کتاب ضعیف و حتی جعلی و برساخته هستند که به طور مستند اشاره گردید. افزون بر این، ثابت شد که روایت از لحاظ مضمون نیز دارای ضعف‌های فراوانی است؛ از جمله: مخالفت و تضاد با نص صریح آیاتی از قرآن، تاریخ قطعی، و نیز ناسازگاری با بسیاری از گزارشات منابع معتبر اهل‌سنت که تصریح به ایمان ابوطالب و ضعف چنین روایتی نموده‌اند. از این رو، این روایت نه تنها با نقدهای جدی محتوایی بر اساس منابع اهل‌سنت رو به روست، بلکه با اعتقادات شیعیان امامی که گروه بزرگی از مسلمانانند، در تضاد کامل است و با صریح آیاتی از قرآن کریم نیز منافات و ناسازگاری دارد. از این‌رو، چنین روایتی برساخته و جعلی، شایسته نیست که با وجود دلایل متقن بر ایمان ابوطالب علیه‌السلام، مستند اندیشه‌وران قرار گیرد و قاصر از آن است که بتواند خدشه‌ای بر ایمان غیرقابل‌تردید جناب ایشان وارد نماید.

بر این اساس، باید بر این نکته تأکید نمود که ایمان ابوطالب نه از سر تعصب تاریخی، بلکه محصول یک تحلیل درونی از منطق نصوص قرآنی و روایی و هم‌سویی آن‌ها با قواعد کلی ایمان و شفاعت است؛ تحلیلی که از یک‌سو رفتار ابوطالب را در متن شرایط مکی می‌سنجد و از سوی دیگر، معیارهای قرآنی را بر روایت‌های مشکوک متأخر مقدم می‌دارد. بدین‌گونه، مسئلهٔ ایمان ابوطالب از سطح یک نزاع تاریخی-روایی به سطح یک بحث قرآنی و کلامی ارتقا می‌یابد. از مطالب بیان شده روشن گردید که پذیرش حدیث «ضحضاح» مستلزم پذیرش مبنایی است که با منطق قرآنی و با سنت مستمر نبوی هماهنگ نیست.

فهرست منابع

قرآن کریم (ترجمهٔ آیت الله مکارم شیرازی).

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله. (۱۴۱۵ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. بیروت: دار الکتب العلمیة.

۲. ابن‌ابی‌الحدید مدائنی، عزالدین ابوحامد بن عبدالله. (بی‌تا). شرح نهج البلاغة. قم: کتابخانهٔ

حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی.
۳. ابن‌اثیر، ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم. (۱۴۱۷ق). الکامل فی التاریخ. بیروت: دار الکتب العربی.
۴. ابن‌بطال، ابوالحسن علی بن خلف بن عبدالملک. (۱۴۲۳ق). شرح صحیح البخاری لابن بطال. ریاض: دار النشر.
۵. ابن‌جوزی، یوسف بن قزاوغلی. (۱۴۲۶ق). تذکرة الخواص من الأمة بذکر خصائص الأئمة. قم: المجمع العالمی لاهل‌بیت علیهم‌السلام.
۶. ابن‌درید، محمد بن حسن. (۱۹۸۸م). جمهرة اللغة. بیروت: دار العلم للملایین.
۷. ابن‌عباد، صاحب، اسماعیل بن عباد. (۱۴۱۴ق). المحیط فی اللغة. بیروت: عالم الکتب.
۸. ابن‌عطیه، عبدالحق بن غالب. (۱۴۲۲ق). المحرر الوجیز. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۹. احمدی‌نیک، سیدمهدی؛ امامی، محمد. (۱۴۰۱ش). روایات تفسیری ایمان ابوطالب در سنجهٔ نقد و بررسی. مجله علوم حدیث تطبیقی، (۱۶)، ۸۹-۱۱۲.
۱۰. امینی، عبدالحسین. (بی‌تا). الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب. (بی‌جا: بی‌نا).
۱۱. امینی، عبدالحسین. (بی‌تا). ایمان ابیطالب علیه‌السلام و سیرته. اصفهان: مؤسسهٔ تحقیقات و نشر معارف اهل‌البیت علیهم‌السلام.
۱۲. بخاری جعفی، محمد بن اسماعیل ابوعبدالله. (۱۴۲۲ق). الجامع المسند الصحیح المختصر من أمور رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و سننه و أیامه (صحیح البخاری). دمشق: دار طوق النجاة.
۱۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق). أنوار التنزیل و أسرار التأویل. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۴. ثعلبی، احمد بن محمد. (۱۴۲۲ق). الکشف و البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۵. حیدرزاده، ناصر؛ علی‌محمدی، مرضیه. (۱۴۰۱ش). نقد روایات ضحضاح در کفر حضرت ابوطالب علیه‌السلام. دوفصلنامهٔ علمی- ترویجی سیره‌پژوهی اهل‌بیت علیهم‌السلام.
۱۶. خانجانی، قاسم. (۱۴۰۰ش). بررسی اتهام کفر به حضرت ابوطالب علیه‌السلام. نشریهٔ سیره‌پژوهی اهل‌بیت علیهم‌السلام.
۱۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. (۱۴۲۰ق). محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء. بیروت: شرکت دار الأرقم بن أبی الأرقم.
۱۸. زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل. بیروت: دار الکتاب العربی.
۱۹. زینی دحلان، احمد. (۱۴۲۸ق). أسنی المطالب فی نجاة أبی طالب. اردن: دار الإمام النووی.
۲۰. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر. (۱۴۰۴ق). الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. قم: کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی.

۲۱. صاوی، احمد بن محمد. (۱۴۲۷ق). حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.
۲۳. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری). بیروت: دار المعرفة.
۲۴. عسکری، نجم‌الدین. (۱۴۴۲ق). ابوطالب حامی الرسول و ناصره. عراق: العتبة الحسینیة.
۲۵. فاطمی‌نژاد، عبدالله. (۱۴۰۱ش). سوژه سخن: ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام. نشریهٔ مبلغان.
۲۶. فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). بیروت: دار إحیاء التراث العربی.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). کتاب العین. قم: نشر هجرت.
۲۸. قاسمی، جمال‌الدین. (۱۴۱۸ق). تفسیر القاسمی المسمی محاسن التأویل. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۹. قیّم، عبدالنبی. (۱۳۸۹ش). فرهنگ معاصر عربی- فارسی. تهران: مؤسسهٔ فرهنگی معاصر.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۳۱. مراغی، احمد مصطفی. (بی‌تا). تفسیر المراغی. بیروت: دار الفکر.
۳۲. مرتضوی، سیدمحمد. (۱۳۸۸ش). بررسی روایات ضحضاح. مجله مطالعات اسلامی علوم قرآن و حدیث، ۱۵۳-۱۷۳.
۳۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری. (بی‌تا). ایمان ابی طالب. بیروت: مؤسسة البعثة.
۳۴. وراق البغدادی، ابوالفرج محمد بن اسحاق (معروف به ابن‌الندیم). (۱۴۱۷ق). الفهرست. بیروت: دار المعرفة.